

بررسی عصمت یوسف علیه السلام در روایات امامیه با نگاهی به قرآن و عهد عتیق

naqavi@iki.ac.ir

حسین نقوی / استادیار گروه ادیان، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام
دریافت: ۱۳۹۸/۰۸/۲۹ - پذیرش: ۱۳۹۹/۰۱/۲۴

چکیده

تاریخ زندگی پیامبران الهی، در برخی موارد دچار تحریف شده و روایات نادرست و افسانه‌هایی وارد آن شده است. این نوشتار با رویکرد مجموعه‌نگری درصدد است تا عصمت حضرت یوسف علیه السلام را از منظر روایات امامیه بررسی کند و با عرضه آن به قرآن و نیز مقایسه آن با عهد عتیق، عصمت آن حضرت را اثبات کند. این نوشتار از این جنبه و جنبه‌های دیگر - که در پیشینه بحث آمده - بدیع و تازه بوده و از نوشته‌های مشابه متمایز است. از آنجایی که براهین عقلی مقدم بر نقل هستند و عصمت پیامبران نیز با براهین عقلی اثبات می‌شود، آیات و روایات مشابه که پندار عدم عصمت حضرت یوسف علیه السلام را به وجود آورده‌اند، بازبینی شدند. چهار لغزش به یوسف علیه السلام نسبت داده شده است که به ترتیب مربوط به آیات ۲۳، ۲۴، ۴۲، ۷۰، ۹۹ و ۱۰۰ است. مورد اول قصد زناى محصنه، مورد دوم توسل به غیرخدا، مورد سوم دروغ، و مورد چهارم کوتاهی در احترام به پدر است؛ که با بررسی تطبیقی در این نوشتار، تمام این موارد رد می‌شوند و ساحت حضرت یوسف علیه السلام از این اتهامات پاک می‌شود.

کلیدواژه‌ها: عصمت، قرآن، روایات امامیه، عهد عتیق.

یکی از شیوه‌های تربیتی قرآن بیان داستان پیشینیان است که اندیشه‌ورزی و تفکر را به‌بار می‌آورد. از همین روست که قرآن به همین کار دستور می‌دهد: «... فَأَقْصُصْ الْقِصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» (اعراف: ۱۷۶)؛ این داستان‌ها را بازگو کن؛ شاید بیندیشند. همچنین بیان می‌کند: «لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِأُولِي الْأَلْبَابِ...» (یوسف: ۱۱۱)؛ در سرگذشت آنان درس عبرتی برای صاحبان اندیشه است. در این میان، داستان زندگی پیامبران الهی که الگوی انسان‌های دیگرند و رفتارشان نیز همچون گفتارشان حجت و پیروی از آن لازم است، باید بیشتر مورد توجه قرار گیرد.

زندگی برگزیدگان خدا، به‌ویژه در دوران پیامبری، با حوادث گوناگون و دشواری‌های فراوانی همراه بوده که مطالعه آن، درس آموز و عبرت‌انگیز است؛ اما متأسفانه تاریخ زندگی پیامبران الهی در برخی موارد دچار تحریف گشته و اسرائیلیات و روایات نادرست و افسانه‌هایی بدان راه یافته است. این امر سبب شده است که رفتارهای ناشایست و سخنان نادرستی به این پیامبران بزرگوار نسبت داده شود. البته دانشمندان مسلمان در رفع این اتهام‌ها و تنزیه پیامبران از این نسبت‌های ناروا بسیار کوشیده‌اند و کتاب‌هایی در این زمینه نگاشته‌اند.

بایسته است که داستان‌های واقعی و شگفت‌آور پیامبران با رویکردهای مختلف بررسی شود؛ توجه به اینکه برخی از نسبت‌های ناروا به پیامبران، از راه احادیث بوده است، باید با تحلیل این دسته از روایات در پیراستن چهره پیامبران از این اتهام‌ها تلاش کرد. این نوشتار درصدد است تا عصمت حضرت یوسف علیه السلام را از منظر روایات امامیه بررسی کند و با عرضه آن به قرآن و نیز مقایسه آن با عهد عتیق، حضرت یوسف علیه السلام را از اتهام‌هایی که به او نسبت داده می‌شود، منزّه کند.

درباره پیشینه بحث نیز لازم به ذکر است که فقط دو مقاله مرتبط با بحث این نوشتار یافت شد که یکی «نقد دیدگاه مفسران درباره مرجع ضمیر "انسه" در آیه ۴۲ سوره یوسف» و دیگری «عصمت حضرت یوسف علیه السلام» است. مقاله نخست فقط تفسیری است و به شبهه دوم این نوشتار، یعنی توسل به غیر خدا، پرداخته است؛ درحالی‌که این نوشتار تمام شبهات را و با رویکرد روایی - قرآنی بررسی کرده است. مقاله دوم که در اولین کنگره ملی تفکر و پژوهش دینی منتشر شده، فقط به شبهه نخست این نوشتار، یعنی قصد زنا، محصنه، پرداخته است. بیش از شصت درصد نوشتار یادشده به عصمت و دیدگاه‌های مربوط به آن پرداخته و در پایان به شبهه مورد نظر از دیدگاه روایات پاسخ داده است. در برخی پایگاه‌های پاسخگویی به شبهات نیز به پاسخ این شبهات اشاره شده است؛ ولی در سطح مقاله نبوده و با رویکرد مجموعی، یعنی روایی - قرآنی و توجه به عهد عتیق نیز نبوده است. با توجه به مطالب بیان‌شده، این نوشتار مشابه ندارد و در این زمینه تازه و بدیع است.

ترتیب بحث بر اساس آیات قرآن است. در آیات سوره یوسف چهار لغزش به حضرت یوسف علیه السلام نسبت داده شده است که به ترتیب عبارت‌اند از آیات ۲۳ و ۲۴، ۴۲، ۷۰، ۹۹ و ۱۰۰. مورد اول قصد زنا، محصنه، مورد دوم توسل به

غیر خدا، مورد سوم دروغ، و مورد چهارم کوتاهی در احترام به پدر است. این نوشتار به همین ترتیب به بررسی این شبهات و پاسخ به آنها خواهد پرداخت. پیش از ورود به بحث اصلی، بحثی دربارهٔ تقدم دلیل عقلی در این زمینه بیان خواهد شد.

تقدم دلایل عقلی

باید توجه داشت که وقتی عصمت انبیاؑ با دلایل عقلی اثبات می‌شود، حتی هزاران شاهد نقلی به‌ظاهر مخالف عصمت نیز قادر نخواهند بود در آن خدشه وارد کنند؛ چراکه حجیت نقل شرعی، خود متکی بر حجیت عقل و اثبات عقلی عصمت پیامبر است. پس آن‌که بخواهد با شاهد نقلی عصمت انبیا را مخدوش سازد، در حقیقت خواسته یا ناخواسته گرفتار دور باطل شده است.

عصمت انبیا لازمهٔ نبوت آنهاست؛ یعنی نسبت عصمت به نبوت، مثل نسبت زوجیت به عدد چهار است؛ لذا پیامبر غیرمعصوم، تعبیری متناقض است؛ شبیه تعابیری چون «عدد چهار فرد است».

توضیح مطلب اینکه غرض خداوند متعال از ارسال انبیاؑ آن است که نخست آن بزرگواران سخن خدا را بی‌هیچ اشتباهی دریافت کنند و عیناً و بدون هیچ تغییری به مردم برسانند؛ دوم اینکه سخن خدا را به‌درستی تبیین نمایند؛ سوم اینکه با عمل خود، حکم خدا را به‌نحو ملموس و عینی به بشر تعلیم دهند. لذا هم علمای شیعه و هم علمای اهل سنت، سخن و رفتار انبیاؑ را حجت می‌شمارند. بنابراین، خداوند متعال باید کسانی را به نبوت مبعوث کند که مورد اعتماد کامل مردم باشند و مردم عقلاً نتوانند در درستی گفتار و رفتار آنها حتی ذره‌ای شک کنند؛ در غیر این صورت، مردم در اطاعت نکردن از او عقلاً معذور خواهند بود.

حال اگر پیامبر معصوم نباشد، احتمال معصیت، خطا و سهو دربارهٔ او وجود خواهد داشت و با چنین احتمالی، عقلاً نمی‌توان یقین داشت که هرچه پیامبر می‌گوید یا عمل می‌کند، درست است و سخن و حکم خداست؛ چون با فرض عدم عصمت وی، در هر سخن و رفتار او احتمال سهو و خطا و دروغ‌گویی وجود خواهد داشت؛ و اگر برای انسان یقین حاصل نشود که سخن و فعل پیامبر، سخن و حکم خداست، اطاعت از امر و نهی او عقلاً واجب نخواهد بود. براهین عصمت پیامبران، در کتاب‌های کلامی شیعی، مانند *کشف المراد علامه حلی*، *الالهیات آیت‌الله سبحانی*، *آموزش عقاید آیت‌الله مصباح یزدی* آمده است (برای نمونه ر.ک: مصباح یزدی، ۱۳۹۷، ص ۲۹۰-۳۰۲).

بنابراین، پیامبر غیرمعصوم، یعنی پیامبری که سخن و فعل او حجت نبوده و اطاعت و تبعیت از او واجب نیست؛ که این هم نقض غرض است؛ زیرا خدا انبیا را مبعوث کرده است که مردم مطیع آنها باشند. بنابراین، بر اساس حکم عقل، «پیامبر غیرمعصوم» یک تعبیر متناقض است.

پس بنا به حکم عقل، پیامبر باید معصوم باشد؛ وگرنه نقض غرض بر خدای حکیم لازم می‌آید که امری است باطل. بر این اساس، اگر از ظاهر برخی آیات و روایات، بوی عدم عصمت پیامبری استشمام می‌شود، روش منطقی حل تعارض این نیست که برهان عقلی را فدای ظاهر آیات و روایات کنیم. راه حل رفع چنین تعارضاتی این است که

آن آیات و روایات را به آیات و روایات محکم ارجاع دهیم و به مقصود اصلی گوینده برسیم؛ چراکه آیات و روایات متشابه، نیاز به تفسیر عالمانه دارند. بنابراین، برای فهم درست این گونه آیات و روایات، باید آنها را به آیات محکم قرآن و سخنان محکم راسخان در علم عرضه کرد و با استفاده از آنها، تفسیر درست آن را یافت.

با کمی تأمل و انصاف علمی و با رعایت اصول تفسیر متن، ملاحظه می‌شود که از قرآن کریم و روایات، نه تنها نمی‌توان عدم عصمت انبیا را نتیجه گرفت، بلکه برعکس، این متون بر عصمت انبیا تأکید دارند و خداوند متعال در آیات محکم فراوانی بر عصمت انبیا صحه گذاشته است؛ به گونه‌ای که با توجه به آنها می‌توان آیات و روایات متشابه را تفسیر کرد.

حال با وجود دلایل عقلی و آیات و روایات فراوان، که بر عصمت انبیا^{علیهم‌السلام} صراحت دارند، چگونه می‌توان از چند آیه و روایت متشابه، عدم عصمت انبیا^{علیهم‌السلام} را استنباط کرد؟ با توجه به این رویکرد، این نوشتار درصدد است تا با تأمل در آیات و روایاتی که زمینه پندار عدم عصمت حضرت یوسف^{علیه‌السلام} را ایجاد کرده‌اند، تفسیری درست و مطابق با حکم عقل - که همانا عصمت آن حضرت است - ارائه دهد. بر این اساس، رویکرد نوشتار، متن‌پژوهی است؛ به این معنا که متن روایات، با توجه به آیات قرآن و تحلیل‌های عقلی بررسی خواهد شد. به تعبیری دیگر، رویکرد بحث، «رویکرد مجموعه‌نگری» است؛ به این معنا که تمام آیات و روایات در این زمینه گردآوری شده، سپس در هر بحثی، آیات و روایات آن مطرح گردیده و در پایان، جمع‌بندی شده است (رک: طباطبائی، ۱۳۹۰، ص ۵۷).

مورد اول: قصد زناى محصنه

«وَرَأَوْنَاهُ أَتَىٰ هُوَ فِي يَثْرِهَا عَن نَّفْسِهِ وَ غَلَقَتِ الْأَبْوَابُ وَ قَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهَا لَوْ لَا أَن رَّأَىٰ بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَ الْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِن عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ» (یوسف: ۲۳ و ۲۴). ترجمه آیت‌الله مکارم این گونه است:

و آن زن که یوسف در خانه او بود، از او تمنای کامجویی کرد. درها را بست و گفت: «بیا (به‌سوی آنچه برای تو مهیاست!)» (یوسف) گفت: «پناه می‌برم به خدا! او [عزیز مصر] صاحب نعمت من است؛ مقام مرا گرامی داشته؛ (ایا ممکن است به او ظلم و خیانت کنم؟!) مسلماً ظالمان رستگار نمی‌شوند!» آن زن قصد او کرد؛ و او نیز - اگر برهان پروردگار را نمی‌دید - قصد وی می‌نمود! این چنین کردیم تا بدی و فحشا را از او دور سازیم؛ چراکه او از بندگان مخلص ما بود!

تفسیر این آیات در متون روایی

تفسیر قمی که متنی روایی محسوب می‌شود، این آیات را این گونه تفسیر کرده است: در مصر، عزیز مصر او را می‌خرد و به همسر خود توصیه می‌کند که او را اکرام کند. یوسف در خانه عزیز مصر بزرگ می‌شود. صورتش مانند ماه شب چهارده بود؛ به طوری که هر زنی او را می‌دید، دلباخته‌اش می‌شد و هر مردی او را می‌دید، دوست‌دارش می‌شد. همسر عزیز مصر به او دل می‌بندد و در یک فرصت درها را می‌بندد و خود را به او عرضه می‌کند. با اصرار و

فرب همسر عزیز مصر، وقتی هر دو قصد زنا کردند، یوسفؑ در گوشه‌ای از خانه، یعقوبؑ را می‌بیند که انگشتانش را می‌گردد و به یوسفؑ می‌گوید که تو در آسمان از پیامبران نوشته شده‌ای و قصد می‌کنی که در زمین از زناکاران باشی؟ یوسفؑ متوجه اشتباهش می‌شود و فرار می‌کند. در روایتی دیگر در این کتاب (تفسیر قمی) آمده است که وقتی زلیخا با یوسفؑ خلوت کرد، برخاست و پارچه‌ای روی بتی که در آنجا بود، کشید. یوسفؑ گفت: چه کار می‌کنی؟ به او گفت: از این بت خجالت می‌کنم. یوسفؑ گفت: پس من چگونه از خدای خود حیا نکنم؛ و فرار کرد. پس از اینکه عزیز مصر این دو را در آن حالت دید و زلیخا یوسفؑ را متهم کرد، خدا به یوسفؑ الهام کرد که بگوید از این کودکی که در گهواره است، بپرسید. آن کودک گفت: اگر پیراهن یوسفؑ از جلو پاره شده، او قصد سوء داشته و مجرم است؛ و اگر از عقب و پشت سر پاره شده، او این قصد را نداشته است. وقتی شوهر زلیخا ملاحظه کرد که پیراهن یوسفؑ از پشت سر پاره شده است، به همسرش زلیخا گفت: این تهمت و افترا از مکر زنانه شماست. شما زنان در خدعه و فریب زبردست هستید؛ مکر و نیرنگ شما بزرگ است. به یوسفؑ گفت: آنچه برایت پیش آمده است، فراموش کن و آن را مخفی بدار؛ کسی از این جریان مطلع نشود (علی بن ابراهیم قمی، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۳۳۹-۳۵۷).

در **تفسیر عیاشی** چنین آمده است: یوسفؑ درخواست عمل نامشروع زن عزیز را رد کرد و گفت: پناه بر خدا! من از خانوادگی هستم که زنا نمی‌کنند. پس زلیخا درها را بست و به او گفت: ترس؛ و خود را به روی یوسفؑ انداخت؛ ولی یوسفؑ خود را از دست او رها کرد و به سمت در دوید تا آن را باز کند؛ ولی زلیخا از پشت سر به او رسید و پیراهنش را از پشت گرفت. یوسفؑ با جا گذاشتن پیراهن در دست او، خودش را از دست او رها کرد. در این منبع نیز روایت پوشاندن روی بت توسط زلیخا آمده است. روایت دیدن چهره یعقوبؑ که انگشتان خود را می‌گریزد نیز اینجا آمده است (عیاشی، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۱۷۲-۱۷۵).

در کتاب **علل الشرائع** داستان مانند روایت اول **تفسیر عیاشی** بیان شده است (ابن بابویه، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۴۸ و ۴۹). چنان که مشاهده می‌شود، برخی روایات داستان را به گونه‌ای مطرح می‌کنند که گویا یوسفؑ نیز قصد زنا داشته است.

مفسرین در تفسیر «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٍ وَ هَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهٍ» دو دسته شده‌اند. اکثریت می‌گویند که همسر عزیز مصر (زلیخا) قصد زنا با یوسفؑ داشت و یوسفؑ نیز اگر برهان پروردگارش را نمی‌دید، ممکن بود چنین قصدی کند؛ ولی برخی از مفسرین، «هم» را به معنای قصد زدن و تنبیه معنا کرده و این گونه ترجمه نموده‌اند که همسر عزیز مصر قصد کرد که یوسفؑ را بزند و تنبیه کند و یوسفؑ نیز قصد درگیر شدن و مقابله به مثل یا کشتن او را کرد، اگر برهان پروردگارش را نمی‌دید (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۹، ص ۳۷۰-۳۷۲). البته باید توجه داشت که در هر صورت، عصمت یوسفؑ زیر سؤال نمی‌رود؛ زیرا پیامبران با داشتن عصمت است که قصد گناه نمی‌کنند و یوسفؑ نیز در این واقعه با دیدن برهان پروردگار - که همان عصمت است - این گناه را قصد نکرد.

به نظر می‌رسد که تفسیر دوم با سیاق آیات سازگارتر است؛ زیرا اگر «هم» را به معنای قصد گناه بگیریم، در مورد همسر عزیز مصر بی‌معنا خواهد شد؛ زیرا او پیش از این، تصمیم گرفته و آن را نیز عملی کرده بود؛ و معنا ندارد که دوباره بگوید او قصد چنین عملی را داشت. قرینه دوم اینکه او تصمیم خود را عملی کرده بود و یوسف علیه السلام در عمل، بلادرنگ پاسخ منفی داده بود که در آیه ۲۳ با تعبیر «قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ» آن را بیان کرده است (دقت شود که نگفت «فقال» یا «ثم قال»؛ یعنی بدون هیچ درنگ و تأملی پاسخ منفی داد) و معنا ندارد دوباره این عمل را قصد کند که چند لحظه قبل با قاطعیت رد شده بود. قرینه سوم، تعبیر «إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ» است. مشهور است که «مُخْلَصِينَ» اساساً فکر گناه نمی‌کنند، چه رسد به قصد گناه.

افزون بر این قرائن، می‌توان قرینه‌حالی‌های نیز بیان کرد: سیر داستان این‌گونه پیش می‌رود که همسر عزیز مصر تمام امکانات را فراهم کرد و قصد خود را به زبان نیز آورد و از طرفی تصور نمی‌کرد که با توجه به زیبایی و آراستن خود، از یوسف علیه السلام که در اوج جوانی قرار داشت، پاسخ منفی بشنود. بنابراین طبیعی است که در چنین جایی، مولا بخواهد برده زر خرید خود را تنبیه کند. ممکن است کسی بگوید که تعبیر «كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ» را چگونه تبیین می‌کنید؟ پاسخ این است که اگر بتوانیم از کلمه «فحشا» معنای قتل اراده کنیم، ترجمه آیه این‌گونه می‌شود: برهان پروردگار او را متوجه کرد که نباید در این موقعیت با همسر عزیز مصر درگیر شود و باید فرار کند؛ و آیه بیان می‌کند که این‌گونه ما از او سوء (یعنی عاقبت بدی که گریبان او را می‌گرفت، اگر پیراهنش از جلو پاره می‌شد) و فحشا (یعنی قتل همسر عزیز مصر، که اگر این هم اتفاق می‌افتاد، رسالت الهی که بسط توحید در مصر بود، محقق نمی‌شد) را دور ساختیم؛ ولی اگر فحشا به معنای زنا باشد، می‌توانیم سوء را به معنای پیامدهای منفی درگیر شدن با همسر عزیز مصر در نظر بگیریم و فحشا را زنا معنا کنیم و آن را با ادامه آیه‌ای مرتبط بدانیم که می‌گوید او از بندگان مخلص بود و آن را بدون درنگ و با قاطعیت رد کرد. خلاصه اینکه می‌توان «هم» را به معنای قصد گناه و زنا ترجمه نکرد.

روایاتی نیز در تأیید این مطلب وجود دارد: «فَإِنَّهَا هَمَّتْ بِالْمَعْصِيَةِ وَ هَمَّ يَوْسُفُ بِقَتْلِهَا إِنْ أَجْبَرَتْهُ لِعِظَمِ مَا تَدَاخَلَهُ فَصَرَفَ اللَّهُ عَنْهُ قَتْلَهَا وَ الْفَاحِشَةَ وَ هُوَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَ الْفَحْشَاءَ يَعْنِي الْقَتْلَ وَ الزِّنَاءَ» (ابن بابویه، ۱۳۷۶، ص ۹۱؛ همو، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۱۹۳). همچنین در برخی روایات، کسانی که به یوسف علیه السلام نسبت زنا می‌دهند، مؤاخذه شده‌اند (ابن بابویه، ۱۳۷۶، ص ۱۰۳؛ همو، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۱۹۲). در روایتی نیز آمده است که زلیخا قصد انجام داشت و یوسف علیه السلام قصد انجام ندادن. در ادامه، همین روایت قصد کشتن را ذکر کرده است (فیض کاشانی، ۱۴۱۵ق، ج ۳، ص ۱۳). برخی روایات نیز گفت‌وگوهایی را از یوسف علیه السلام و زلیخا نقل می‌کنند که احتمال دارد پیش از آن باشد که کار به قصد تنبیه و زد و خورد رسیده باشد. مانند این روایت که زلیخا برخاست و بتی را که در

آنجا بود، پوشاند؛ به این دلیل که از آن بت حیا می‌کرد. پس یوسفؑ گفت: از بتی که نمی‌شنود و نمی‌بیند و نفع و ضرری ندارد، حیا می‌کنی؛ ولی از خدایی که خالق تمام اشیاست و به آنها علم دارد، حیا نمی‌کنی؟ (صحیفة الإمام الرضاؑ، ۱۴۰۶ق، ص ۸۲؛ ورام بن ابی‌فراس، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۲۳۶).

در روایتی نیز بیان شده است: یوسفؑ در تمام سال‌هایی که به زلیخا خدمت می‌کرد، همیشه به زمین چشم می‌دوخت و از خوف خدا به زلیخا نگاه نمی‌کرد. روزی زلیخا به او گفت که به من نگاه کن. یوسفؑ گفت که از کوری می‌ترسم. گفت: چه چشمان زیبایی داری. گفت: در قبر اولین چیزی که بر روی گونه‌ام می‌افتند، همین چشمان هستند. گفت: چقدر بوی خوشی داری. گفت: اگر سه روز بعد از مرگم بویم کنی، از من فرار خواهی کرد. گفت: چرا نزدیک من نمی‌آیی؟ گفت: امید قرب الهی را دارم. گفت: فرش من حریر است؛ برخیز و حاجت مرا برآورده کن. یوسفؑ جواب داد: می‌ترسم بهرام از بهشت از بین برود (قطب‌الدین راوندی، ۱۴۰۷ق، ص ۱۲۴). این روایت نیز این برداشت را تقویت می‌کند که یوسفؑ از ابتدا قصد زنا نداشته و در تمام مراحل خدا را ناظر رفتار خود می‌دانسته است و زلیخا با تمام زمینه‌چینی‌ها نتوانست او را با خود همراه کند؛ از این‌رو تصمیم گرفت تا برده خود را تنبیه کند. یوسفؑ نیز تصمیم گرفت با او مقابله کند یا حتی او را بکشد؛ زیرا طبق روایت، این کار برای او گناه بسیار بزرگی بود و عامل آن مستحق کشته شدن بود؛ ولی برهان خدا به او نشان داد که این عمل به صلاح نیست. با توجه به این برداشت، روایاتی که بیان می‌کنند یوسفؑ نیز قصد زنا داشت و حتی به مرحله عمل هم رسید، ساختگی‌اند.

عهد عتیق در این زمینه بیان می‌کند:

و بعد از این امور واقع شد که زن آرایش بر یوسف نظر انداخته، گفت: «با من هم‌خواب شو»؛ اما او ابا نموده، به زن آقای خود گفت: «اینک آقایم از آنچه نزد من در خانه است، خبر ندارد و آنچه دارد، به دست من سپرده است. بزرگ‌تری از من در این خانه نیست و چیزی از من دریغ نداشته، جز تو؛ چون زوجه او می‌باشی. پس چگونه مرتکب این شرارت بزرگ بشوم و به خدا خطا ورزم؟» و اگرچه هرروزه به یوسف سخن می‌گفت، به وی گوش نمی‌گرفت که با او بخوابد یا نزد وی بماند (پیدایش ۳۹: ۷-۱۰).

کتاب مقدس بیان می‌کند که یوسفؑ هیچ‌گاه تسلیم زلیخا نشد و تصمیم بر این کار نیز نداشت؛ ولی برخی از مفسرین قرآن و برخی از روایات اسلامی بیان می‌کنند که یوسفؑ نیز قصد عمل زنا را داشت، ولی برهان پروردگار نجاتش داد. جالب این است، کتاب مقدسی که در داستان‌های دیگر به پیامبران نسبت‌های ناروا می‌دهد، در این داستان اصرار دارد که یوسف قصد زنا نداشته است.

با بررسی مجموعی روایات امامیه و قرآن و عهد عتیق در این زمینه و تحلیل داده‌های آنها ثابت شد که یوسفؑ به‌هیچ‌وجه قصد زنا می‌محسنه نداشته است.

مورد دوم: توسل به غیر

«وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ» (یوسف: ۴۲). در ترجمه آیت‌الله مکارم این‌گونه آمده است: «و به آن یکی از آن دو نفر، که می‌دانست رهایی می‌یابد، گفت: "مرا نزد صاحب [پادشاه مصر] یادآوری کن!" ولی شیطان یادآوری او را نزد صاحبش از خاطر وی برد؛ و به دنبال آن، (یوسف) چند سال در زندان باقی ماند».

تفسیر آیه در متون روایی

هنگام آزاد شدن ساقی، یوسف علیه السلام از او خواست تا به پادشاه داستان او را بیان کند. در روایتی آمده است که پس از این درخواست، جبرئیل نازل شد و کمک‌های خدا را یادآوری کرد و زندانی شدن بیشتر یوسف علیه السلام را عقوبت این کمک خواستن از آن شخص بیان کرد (قمی، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۳۴۴ و ۳۴۵ و ج ۱، ص ۳۵۳ و ۳۵۴). در تفسیر عیاشی در ضمن چندین روایت، بعد از یادآوری نعمت‌های الهی از یوسف پرسیده می‌شود که چرا از غیر من کمک خواستی؟ و عقوبت آن طولانی شدن زندان او بود (عیاشی، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۱۷۶-۱۷۸).

برخی این آیه را چنین ترجمه کرده‌اند که شیطان یاد پروردگارش را از ذهن یوسف علیه السلام برد و به همین دلیل چند سال در زندان ماند؛ یعنی عقوبت فراموشی خدا و متوسل شدن به غیر خدا، ماندن بیشتر در زندان بود. ولی می‌توان ضمایر را به آن شخص که نجات پیدا کرد، برگرداند و آیه را این‌گونه ترجمه کرد که شیطان یادآوری پادشاه را از ذهن او برد و یوسف علیه السلام (به سبب فراموشی آن شخص) چند سال در زندان ماند. چند آیه بعد، در داستان ذکر می‌شود که پس از خواب دیدن پادشاه و عاجز ماندن خواب‌گزاران از تعبیر آن، این شخص ناگاه به یاد یوسف علیه السلام افتاد. این نشان از آن دارد که او فراموش کرده بود، نه یوسف علیه السلام. بنابراین بر اساس آیات قرآن، نمی‌توان گفت که یوسف علیه السلام یاد پروردگارش را فراموش کرد و این دسته از روایات پذیرفته نیستند. اگر چنین بود، قرآن به صراحت بیان می‌کرد؛ زیرا دأب قرآن این است که این موارد را بیان می‌کند؛ چنان‌که لغزش آدم و یونس علیه السلام را بیان کرده است و به ما نیز دستور می‌دهد که مانند آنان نباشیم. افزون بر این، چه دلیلی دارد که ماندن بیشتر یوسف علیه السلام در زندان، به سبب توسل به غیر باشد؟ مگر هر کسی به غیر متوسل شد، خدا را فراموش کرده است؟ اینکه خدا خواسته است یوسف علیه السلام بیشتر در زندان بماند، ممکن است دلایلی داشته باشد که هیچ ارتباطی به توسل به غیر خدا نداشته باشند. در داستان موسی و خضر علیه السلام نیز شخصی که همراه موسی بود، ماهی را فراموش کرد و بیان کرد که شیطان این ماجرا را از ذهن من برد و سبب فراموشی من شیطان بود (کهف: ۶۳). در این دو مورد، بیان نشده است که چرا خدا مانع شیطان نشد و شیطان توانست به دو شخصی که از پیامبران نبودند، مسلط شود و این فراموشی را سبب شود؛ ولی نمی‌توان گفت این سختی‌هایی که در هر دو داستان به سبب این فراموشی پیش می‌آید، عقوبت کار اشتباه پیامبر آن

داستان است. افزون بر این مطالب، طبق عقاید ما، شیطان تسلطی بر پیامبران ندارد و بالاتر از آن اینکه یوسفؑ نیز از مخلصین بوده است.

در عهد عتیق نیز چنین آمده است: «و هنگامی که برای تو نیکو شود، مرا یاد کن و به من احسان نموده، احوال مرا نزد فرعون مذکور ساز و مرا از این خانه بیرون آور؛ زیرا که فی‌الواقع از زمین عبرانیان دزدیده شده‌ام و اینجا نیز کاری نکرده‌ام که مرا در سیاه‌چال افکنند» (پیدایش ۴۰: ۱۴ و ۱۵). در ادامه بیان می‌شود که رئیس ساقیان به ساقیگری‌اش بازگشت، ولی بیان حال یوسفؑ را فراموش کرد: «لیکن رئیس ساقیان یوسف را به‌یاد نیاورد؛ بلکه او را فراموش کرد» (پیدایش ۴۰: ۲۳). در اینجا نیز هیچ اشاره‌ای به این مطلب که یوسفؑ خدا را فراموش کرد، نمی‌شود و به‌صورت طبیعی بیان می‌شود که با فراموشی آن شخص، یوسفؑ در زندان ماند.

با بررسی روایات امامیه و بررسی آیات قرآن کریم و مراجعه به عهد عتیق در مورد این بخش از داستان، تحلیل مجموعی نشان می‌دهد که یوسفؑ متوسل به غیر خدا نشده است و طولانی شدن زندان او به درخواست او از ساقی زندانی‌شده پادشاه ربطی ندارد.

مورد سوم: نسبت دروغ به یوسفؑ

«فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ جَعَلَ السَّقَايَةَ فِي رَحْلِ أَحِيَهٗ ثُمَّ أَدْنَىٰ مَوْدِنَ أُيْتِبَهَا الْعَيْرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ» (یوسف: ۷۰). در ترجمه آیت‌الله مکارم چنین آمده است: «و هنگامی که (مأمور یوسف) بارهای آنها را بست، ظرف آبخوری پادشاه را در بار برادرش گذاشت؛ سپس کسی صدا زد: «ای اهل قافله! شما دزد هستید!».

تفسیر آیه در متون روایی

یوسفؑ بنیامین را تنها نگه داشت و به او گفت که برادر اوست. یوسفؑ به کارگزاران خود گفت: صواع (پیمانه طلایی) را در بار بنیامین قرار دهید. وقتی کاروان آماده حرکت به‌سوی کنعان شد، یکی از مأمورین صدا زد. ای کاروان! شما دزدی کرده‌اید! برادران یوسفؑ رو به آنان کردند و گفتند: چه متاعی از شما گم شده است که ما را دزد می‌خوانید؟ به آنان گفته شد: جام پادشاه را که وسیله کیل و وزن گندم‌ها بوده است، گم کرده‌ایم. هر کس آن را بیاورد، یک بار شتر جایزه می‌گیرد. برادران یوسفؑ گفتند: به خدا سوگند ما نیامده‌ایم که در این سرزمین فساد کنیم. ما هرگز دزد نبودیم. به آنها گفتند: اگر این ظرف در بار یکی از شما پیدا شود، سزایش چیست؟ گفتند: طبق سنت و قانون ما باید سارق را به‌عنوان عبد نگه دارید. جزای سارق پیش ما چنین است. یوسفؑ نخست بارهای غیر بنیامین را تفتیش کرد؛ سپس پیمانه را از بار او خارج کرد.

درباره «أُيْتِبَهَا الْعَيْرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ» از امام صادقؑ سؤال شد که ایشان فرمود: آنان دزدی نکردند و یوسفؑ نیز دروغ نگفت و مراد او این بود که آنان یوسفؑ را از پدرش دزدیدند. برادران درخواست کردند که یکی از آنان را به‌جای بنیامین نگه دارد؛ ولی یوسفؑ نپذیرفت و گفت: ما کسی را که کالای خود را نزدش یافتیم، نگه می‌داریم؛

و نگفت کسی را که دزدی کرده است (قمی، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۳۴۸ و ۳۴۹). در برخی منابع به تقیه یوسف اشاره شده است (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۲۱۷؛ شعیری، بی تا، ص ۹۶؛ طبرسی، ۱۳۸۵، ص ۴۳؛ برقی، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۲۵۸). در جایی دیگر نیز آمده که یوسف دروغ نگفته (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۸، ص ۱۰۰) و قصد اصلاح داشته است (همان، ج ۲، ص ۳۴۱ و ۳۴۲). در روایتی دیگر آمده است: مراد این است که شما یوسف را از پدرش دزدید؛ نه اینکه پیمانۀ را دزدیده باشند (ابن بابویه، ۱۴۰۳ق، ص ۲۱۰): اما اشکال توجیه اخیر این است که آنان یوسف را با اذن پدر بردند، ولی بازنگرداندند و به این دزدی اطلاق نمی شود.

در **تفسیر عیاشی** نیز داستان شبیه **تفسیر قمی** پیش می رود و به تقیه اشاره می شود و نیز اینکه مراد یوسف علیه السلام این بود که او را از پدر دزدیدند؛ با این تفاوت که به نکته آخر اشاره نکرده است که «گفت ما کسی را که کالای خود را نزدش یافتیم، نگه می داریم؛ و نگفت کسی را که دزدی کرده است» (عیاشی، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۱۸۳-۱۸۵). **علل الشرایع** کاملاً شبیه **تفسیر عیاشی** است و در اینجا نیز همان نکته آخر بیان نشده است (ابن بابویه، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۵۱ و ۵۲). در **امالی صدوق** فقط به این نکته اشاره شده است که یوسف علیه السلام امر کرد که جام را در بار بنیامین قرار دهند (ابن بابویه، ۱۳۷۶، ص ۲۴۹).

در مورد آیه «فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ جَعَلَ السَّقَايَةَ فِي رَحْلِ أَحِيَبَ ثُمَّ أَدْنَىٰ مُؤَدِّنُ أَيَّتُهَا الْعَبِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ» چنین مشهور است که یوسف علیه السلام در اینجا دروغ گفت و آنان را دزد خواند؛ ولی با کمی دقت در آیه ملاحظه خواهد شد که این گونه نیست. آیه می فرماید: وقتی بارهای آنان را بست، ظرف آبخوری را در بار برادرش گذاشت؛ سپس کسی با صدای بلند گفت که شما دزد هستید. گوینده یوسف علیه السلام نیست؛ بلکه کسی دیگر است و تا وقتی که به کاوش بارهای برادران اقدام می کنند، هیچ خبری از یوسف علیه السلام نیست و فعل ها با فعل (قالوا) به صورت جمع به کار می رود. دقت در داستان، مسئله را حل می کند؛ بدین گونه که یوسف علیه السلام بدون اینکه اطرافیان خبردار شوند، ظرف آبخوری را در بار برادرش گذاشت و مدت زمانی از این مطلب گذشت؛ زیرا تعبیر آیه با «ثم» است. بعد معلوم شد که ظرف نیست و اولین چیزی که به ذهن مأموران خطور می کند - بدون توجه به اینکه یوسف علیه السلام خود آن را در بار برادرش قرار داده - این بود که آخرین گروه که از اینجا خارج شدند، چه کسانی بودند؛ و به سمت آنان رفتند؛ سپس یوسف علیه السلام خود را به آنان رساند و شروع به کاوش بارهای برادران کرد. با مقایسه این آیه با آیه ۵۹ (وَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ قَالَ أَتُنُونِي...) و آیه ۶۲ (وَقَالَ لِفِتْيَانِهِ اجْعَلُوا بِضَاعَتَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ...) روشن می شود که در نوبت قبلی، یوسف علیه السلام بارهای آنان را بست؛ چنان که در اینجا هم خود او بارها را آماده کرده بود؛ ولی در نوبت قبلی به کارگزاران خود گفت که کالاهای آنان را در بارهای آنان قرار دهید؛ ولی در اینجا به کس یا کسانی دیگری اشاره نمی کند؛ بلکه خود یوسف علیه السلام پیمانۀ را در بار برادرش گذاشت که نشان می دهد برای اینکه برادر را نزد خود نگه دارد، بدون اینکه دروغ بگوید، این گونه عمل کرده است. مطلب دیگری که این را تأیید می کند، این تعبیر یوسف علیه السلام است: «مَعَاذَ اللَّهِ

أَنْ نَأْخُذَ إِيَّاهُ مِنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ»؛ و نگفت: «إِلَّا مَنْ سَرَقَ مَتَاعَنَا»؛ یعنی حضرت یوسف علیه السلام کاملاً با دقت سخن می‌گوید تا دروغی نگفته باشد (به این نکته در تفسیر قمی نیز اشاره شده است).

اما کتاب مقدس در این مورد بیان می‌کند:

و جام مرا، یعنی جام نقره را در دهنه عدل آن کوچک‌تر با قیمت غله‌اش بگذار. پس موافق آن سخنی که یوسف گفته بود، کرد. و چون صبح روشن شد، آن مردان را با حماران ایشان روانه کردند. و ایشان از شهر بیرون شدند. هنوز مسافتی چند طی نکرده بودند که یوسف به ناظر خانه خود گفت: برپا شده، در عقب این اشخاص بشتاب و چون بدیشان فرا رسیدی، ایشان را بگو: چرا بدی به عوض نیکویی کردیدی؟ آیا این نیست آنکه آقیم در آن می‌نوشد و از آن تفأل می‌زند؟ در آنچه کردید، بد کردید (پیدایش ۴۴: ۲-۵).

همان‌گونه که بیان شد، قرآن بیان می‌کند که خود یوسف جام را در بار بنیامین نهاد و داستان را طوری پیش می‌برد که کسی متوجه نشود که یوسف این کار را کرده است؛ ولی در کتاب مقدس این‌گونه نیست. شاید بتوان گفت که عامل تفسیر اشتباه آیات قرآن در این مورد نیز بیان کتاب مقدس بوده است.

روایات امامیه در این مورد، بیشتر به این دیدگاه نزدیک هستند که حضرت یوسف علیه السلام در این واقعه تقیه کرد و دروغ گفت؛ ولی با تحلیل آیات قرآن و نیز اشاره برخی روایات، این نوشتار به این دیدگاه رسید که اساساً دروغی در کار نبوده است و او با زیرکی خاصی کارها را جوری پیش برد که بدون دروغ گفتن، برادر خود بنیامین را نزد خود نگه دارد. بر این اساس، او از اتهام دروغ گفتن منزّه شد.

مورد چهارم: کوتاهی در احترام به پدر

«فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ أَوَىٰ إِلَيْهِ أَبُوئِهِ وَ قَالَ اذْخُلُوا مَعِيَ إِن شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ وَ رَفَعَ أَبُوئِهِ عَلَى الْعَرْشِ وَ خَرُوا لَهُ سُجَّدًا وَ قَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَ قَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَ جَاءَ بِكُم مِّنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَ بَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِّمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ» (یوسف: ۹۹ و ۱۰۰).

در ترجمه آیت‌الله مکارم چنین آمده است:

و هنگامی که بر یوسف وارد شدند، او پدر و مادر خود را در آغوش گرفت و گفت: «همگی داخل مصر شوید، که ان‌شاءالله در امن و امان خواهید بود!» و پدر و مادر خود را بر تخت نشاند؛ و همگی به‌خاطر او به سجده افتادند؛ و گفت: «پدر! این تعبیر خوابی است که قبلاً دیدم؛ پروردگارم آن را حق قرار داد! و او به من نیکی کرد، هنگامی که مرا از زندان بیرون آورد و شما را از آن بیابان (به اینجا) آورد، بعد از آنکه شیطان میان من و برادرانم فساد کرد. پروردگارم نسبت به آنچه می‌خواهد (و شایسته می‌داند) صاحب لطف است؛ چراکه او دانا و حکیم است!

تفسیر این مطلب در متون روایی

یعقوب علیه السلام و خانواده او کوچ کردند و وقتی به مصر رسیدند، یوسف علیه السلام بر تختش نشست و تاج پادشاهی بر سرش گذاشته بود تا پدرش او را در این حال ببیند. پس هنگامی که پدرش وارد شد، از جایش بلند نشد. همگی در برابر

شکوه و عظمت یوسف علیه السلام به خاک افتادند. یوسف علیه السلام به یاد خوابی افتاد که در زمان طفولیت دیده بود. به پدر رو کرد و گفت: ای پدر! این منظره، تعبیر خواب سابق من است. پروردگرم آن را محقق کرد. در ادامه بیان شده است، به این علت که یوسف علیه السلام چنان که باید، احترام پدر را رعایت نکرد (به احترام او از جا بلند نشد)، نور نبوت از نسل او سلب شد و به نسل لاوی داده شد که از برادران دیگر بهتر بود. موسی و هارون علیهم السلام از نسل لاوی هستند (قمی، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۳۵۶ و ۳۵۷). در تفسیر عیاشی بیان می‌شود که یوسف علیه السلام پدر را در آغوش کشید و بوسید و گریه کرد و او و خاله‌اش را بر روی تخت پادشاهی بالا برد (عیاشی، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۱۹۷). در *علل الشرایع* دلیل برداشته شدن نور نبوت از نسل یوسف علیه السلام نیز مطرح می‌شود (ابن بابویه، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۴۶-۵۶). در *امالی صلوات* بیان می‌شود که به دلیل کوتاهی یوسف علیه السلام در احترام به پدر، نور نبوت از نسل او گرفته می‌شود (ابن بابویه، ۱۳۷۶، ص ۲۵۱-۲۵۲).

معروف است، یوسف علیه السلام در جایی که باید از مرکب پیاده می‌شد و به استقبال پدر می‌رفت، این کار را نکرد یا دیر پیاده شد و نور پیامبری از او گرفته شد و از نسل او، دیگر کسی پیامبر نشد (حافظ شیرازی نیز در این زمینه بی‌تی دارد: الا ای یوسف مصری که کردت سلطنت مغرور/ پدر را باز پرس آخر کجا شد مهر فرزندی). در مورد این مسئله، طبق بررسی انجام‌شده در روایات، تعارض وجود دارد که در ادامه بیان خواهد شد؛ اما در قرآن به این مسئله هیچ اشاره‌ای نشده است. افزون بر این، شواهدی ضد آن نیز وجود دارد. چگونه ممکن است از نسل یوسف علیه السلام پیامبری برداشته شود و به نسل برادرانش منتقل شود، درحالی که برادرانش غیر از بنیامین، چنان بلایی سر یوسف علیه السلام و پدرش آوردند که یعقوب علیه السلام بینایی‌اش را از دست داد و تا آخر نیز راست نگفتند (توجه شود که یهودیان پیامبری را از نسل بنیامین نمی‌دانند؛ بلکه از نسل لاوی می‌دانند) (ابن بابویه، ۱۳۹۵، ج ۱، ص ۲۱۶؛ کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۸، ص ۱۱۶). آیا این معقول است که با یک اشتباه کوچک این اتفاق بیفتد؛ البته این مطلب احتمال دارد اتفاق افتاده باشد؛ زیرا اشتباه کوچک بزرگان، نابخشودنی است و خدا این‌گونه برخورد می‌کند؛ ولی باید گفت، این نیز معقول نیست که پیامبری از نسل او برداشته شود و به نسل لاوی یا یهودا یا دیگری سپرده شود. شاهد دیگر این است که وقتی خاندان یعقوب علیه السلام بر یوسف علیه السلام وارد می‌شوند، تعبیر قرآن در آیه ۹۹ این است که «فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَىٰ يُوسُفَ أَوَىٰ إِلَيْهِ أَبُوهُ وَ قَالَ اذْخُلُوا مَعِيَ إِن شَاءَ اللَّهُ آمِينَ». از این آیه برمی‌آید که یوسف علیه السلام به استقبال آنان به بیرون شهر رفته بود؛ زیرا به آنان می‌گوید: داخل مصر شوید. نکته دیگر اینکه با آغوش باز از والدینش استقبال کرده است. در آیه بعد نیز آمده است: «وَرَفَعَ أَبُوتِهِ عَلَى الْعَرْشِ...»؛ یعنی والدینش را بالای تخت برد که این تعابیر نشان می‌دهند که استقبال شایانی از آنان کرده است. دأب قرآن چنین است که نکات اخلاقی داستان‌ها را بیان می‌کند؛ ولی اسامی افراد و زمان و مکان را اگر لازم نباشد، بیان نمی‌کند؛ برای مثال، غضب یونس علیه السلام را بیان کرده، عقاب آن را نیز بیان می‌کند؛ ولی بی‌حرمتی یوسف علیه السلام بر پدرش را بیان نمی‌کند. با توجه به اینکه در قرآن بر احسان به والدین بسیار تأکید شده است، اگر یوسف بی‌احترامی کرده بود، قرآن از باب نمونه آن را بیان می‌کرد و می‌فرمود که نتیجه آن نیز

سلب پیامبری از نسل یوسفؑ است تا با یک مثال، اهمیت احسان به والدین را - که هم‌ردیف توحید محسوب شده است - با تأکید بیشتری بیان کند. علامه طباطبائیؒ در *المیزان* چنین بیان می‌کند که خداوند یوسفؑ را از مخلصین و صدیقین و محسنین خوانده و به او حکم و علم داده و تأویل احادیثش آموخته است و او را برگزیده و نعمت خود را بر او تمام کرده و به صالحینش ملحق ساخته است (اینها آن ثناهایی بود که در سوره یوسفؑ بر او کرده) و در سوره انعام، آنجا که بر آل نوح و ابراهیمؑ ثنا گفته، او را نیز در زمره ایشان نام برده است (طباطبائی، ۱۳۹۰، ج ۱۱، ص ۲۶۰). با توجه به این جایگاه، آیا می‌توان تصور کرد او که در حق والدینش چنین اشتباهی کرده باشد؛ آن‌هم پس از این همه سختی کشیدن و رفعت مقام پیدا کردن و پخته‌تر شدن؟

در برخی منابع آمده است که به‌دلیل کوتاهی یوسفؑ در احترام به پدرش هنگام رسیدن به مصر، نور نبوت از نسل یوسفؑ برداشته شد و از ذریه او کسی پیامبر نخواهد شد (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۳۱۱ و ۳۱۲). در روایتی نیز آمده است که نبوت وقتی به یوسفؑ رسید، بعد از او به فرزندان برادران او منتقل شد (همان، ج ۸، ص ۱۱۶؛ ابن‌بابویه، ۱۳۹۵، ج ۱، ص ۲۱۶)؛ اما این مطلب اشکالی دارد و آن اینکه در برخی از منابع بیان شده است که یوشع از نوادگان *افرائیم*، پسر یوسفؑ است (مسعودی، ۱۳۸۴، ص ۶۴؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۴۱؛ همان، ج ۳، ص ۲۴۸) و برخی منابع، جانشین موسیؑ را یوشع بن‌نون معرفی کرده‌اند (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۸، ص ۱۱۷؛ ابن‌بابویه، ۱۳۹۵، ج ۱، ص ۲۱۷ و ۲۲۰؛ همو، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۵۹۶؛ ابن‌شهر آشوب مازندرانی، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۲۵۱؛ ابن‌شاذان قمی، ۱۴۲۳ق، ص ۲۲۱؛ عاملی نباطی، ۱۳۸۴، ج ۲، ص ۴۱). با توجه به این روایات، معلوم می‌شود که از نسل یوسفؑ پیامبری وجود داشته است که این نیز می‌تواند نقدی باشد بر روایاتی که بیان می‌کنند نبوت از نسل یوسفؑ برداشته شد.

در عهد عتیق نیز آمده است: «و یوسف عرابه خود را حاضر ساخت تا به استقبال پدر خود، اسرائیل، به جوشن برود. و چون او را بدید، به گردش بیاویخت و مدتی بر گردش گریست. و اسرائیل به یوسف گفت: اکنون می‌رم؛ چون که روی تو را دیدم که تا به حال زنده هستی» (پیدایش ۴۶: ۲۹ و ۳۰). در این مورد نیز کتاب مقدس مطلب ناروایی به یوسفؑ نسبت نمی‌دهد.

در این مورد، در میان روایات تعارض وجود دارد و در قرآن نیز شواهدی وجود دارد که یوسفؑ پدر خود را بسیار احترام کرد و در عهد عتیق نیز مطلب ناروایی در این مقطع به یوسفؑ نسبت داده نشده است. بر این اساس، با نگاه مجموعی، باید گفت که اتهام بی‌احترامی به پدر از یوسفؑ برداشته شده و او از این نسبت منزّه است.

نتیجه‌گیری

در چهار موردی که در روایات امامیه عصمت یوسفؑ زیر سؤال رفته است، با مراجعه به قرآن و تدبّر در معانی آن و نیز دقت در روایات دیگر، که همان رویکرد مجموعه‌نگری است، تمام این موارد ردّ شده، ساحت حضرت یوسفؑ از این اتهامات پاک می‌شود. این رویکرد مجموعه‌نگری به این دلیل اتخاذ شده است که براهین عقلی

مقدم بر نقل هستند و از آنجایی که عصمت پیامبران با براهین عقلی اثبات شده است، آیات و روایات متشابه که پندار عدم عصمت حضرت یوسف علیه السلام را موجب شده‌اند، بازبینی شدند و دامن یوسف علیه السلام از این شبهات و اتهامات پاک شد. در مورد اول، یعنی قصد زناى محصنه، ثابت شد که هیچ‌گاه یوسف علیه السلام چنین قصدی نداشته است. مورد دوم، یعنی توسل به غیر خدا نیز درست نیست و حضرت یوسف علیه السلام با وجود باور به توحید افعالی، به صورت طبیعی به اسباب عادى متوسل شده است؛ که در اعتقادات ما نیز همین طور است؛ یعنی با توکل به خدا و اعتقاد به توحید افعالی، از اسباب عادى برای حلّ مسائل خود استفاده می‌کنیم. مورد سوم، یعنی دروغ نیز با دقت در خود آیات، به راحتی از ساحت حضرت یوسف علیه السلام پاک شد؛ البته در روایات نیز به آن اشاره شده بود؛ ولی عهد عتیق در این زمینه به یوسف علیه السلام نسبت دروغ داده بود. مورد چهارم، یعنی کوتاهی در احترام به پدر نیز با توجه به تعارض روایات در این زمینه و با توجه به سیاق آیات و شأنی که قرآن برای حضرت یوسف علیه السلام قائل است، رد شد. جالب این است، به غیر از مورد سوم که نسبت دروغ به حضرت یوسف علیه السلام است، در موارد دیگر، عهد عتیق نیز مطلب ناواری به یوسف علیه السلام نسبت نمی‌دهد.

منابع

- کتاب مقدس، ۲۰۰۲م، ترجمه قدیم، انتشارات ایلام.
- ابن بابویه، محمد بن علی، ۱۳۷۶، *الأمالی*، تهران، کتابچی.
- _____، ۱۳۷۸ق، *عیون أخبار الرضاؑ*، تهران، جهان.
- _____، ۱۳۸۵، *علل الشرايع*، قم، کتاب فروشی داوری.
- _____، ۱۳۹۵ق، *کمال الدین و تمام النعمه*، تهران، اسلامیه.
- _____، ۱۴۰۳ق، *معانی الأخبار*، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- ابن شاذان قمی، ابوالفضل شاذان بن جبرئیل، ۱۴۲۳ق، *الروضة فی فضائل امیرالمؤمنین علی بن ابی طالبؑ*، قم، مکتبه الامین.
- ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، ۱۳۷۹ق، *منقب آل ابی طالبؑ*، قم، علامه.
- برقی، احمد بن محمد بن خالد، ۱۳۷۱ق، *المحاسن*، قم، دار الکتب الاسلامیه.
- شعیری، محمد بن محمد، بی تا، *جامع الأخبار*، نجف، مطبعة حیدریه.
- صحیفة الإمام الرضاؑ*، ۱۴۰۶ق، مشهد، کنگره جهانی امام رضاؑ.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۳۹۰ق، *المیزان فی تفسیر القرآن*، بیروت، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.
- طباطبائی، سیدمحمدکاظم، ۱۳۹۰، *منطق فهم حدیث*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینیؑ.
- طبرسی، علی بن حسن، ۱۳۸۵ق، *مشکاة الأنوار فی غرر الأخبار*، نجف، مکتبه الحیدریه.
- عاملی نباطی، علی بن محمد بن یونس، ۱۳۸۴ق، *الصراط المستقیم الی مستحق التقدیم*، نجف، مکتبه الحیدریه.
- عیاشی، محمد بن مسعود، ۱۳۸۰ق، *تفسیر العیاشی*، تهران، المکتبه العلمیه.
- فیض کاشانی، محمد محسن، ۱۴۱۵ق، *الصفای*، تهران، مکتبه الصدر.
- قطب الدین راوندی، سعید بن هبته الله، ۱۴۰۷ق، *الدعوات (سلوة الحزین)*، قم، مدرسه امام مهدیؑ.
- قمی، علی بن ابراهیم، ۱۴۰۴ق، *تفسیر القمی*، قم، دارالکتاب.
- کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۴۰۷ق، *الکافی*، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- مسعودی، علی بن حسین، ۱۳۸۴، *تنبات الوصیة*، قم، انصاریان.
- مصباح یزدی، محمدتقی، ۱۳۹۷، *راه و راهنمائسناسی*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینیؑ.
- مکارم شیرازی، ناصر و دیگران، ۱۳۷۱، *تفسیر نمونه*، چ دهم، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- ورام بن ابی فراس، مسعود بن عیسی، ۱۴۱۰ق، *مجموعه ورام*، قم، مکتبه فقیه.